



۲۰۱۶/۰۲/۰۹

حنیف رهیاب رحیمی

سنگ نوشته

در آن دور و زمان که امیر عبدالرحمن خان فقید در کابل پادشاه بود، مرد روستایی از ولسوالی چهار آسیاب ولایت لوگر، محصولات مواشی و خانگی از قبیل قروت، چکه، روغن زرد، تخم مرغ، کشمش و غیره را بر پشت خرش بار نموده و راهی کابل گردید تا مانند دفعات پیش آنها را در شهر به قیمت بهتر بفروشد و با پول آن ضروریات خانواده اش را از شهر کابل خریداری نماید.



مرد روستایی پس از سفر طولانی بالاخره در منطقه بینی حصار، وارد کابل گردید و به مجردیکه در آنجا رسید، در کنار یک سنگ بزرگی دم گرفت. علوفه را که با خود داشت پیشروی خر گذاشت و میخ خرش را در پهلویش به زمین بست و خودش چون راه دور و درازی را پیموده بود، پلک بالای پلک گذاشت و لحظاتی را بخواب شیرین رفت.

وقت سلطنت امیر عبدالرحمن خان پادشاه سختگیر و با هیبتی بود که در دسپلین (چیزی که امروز ما نداریم) بیرحمی و سنگدلی شهرت داشت. اما یکی از مشخصات عمده دوران او موجودیت امنیت و حاکمیت قانون در قلمرو حکمروایی اش بود. یکی از نویسندگان معاصرش بنام میرزا یعقوب علی خافی می نویسد که شخص متهم به دزدی به دار آویخته می شد و اگر کدام کاروانی را دزد ها به غارت می بردند، اموال دزدی شده اغلباً پیدا می شد و دزدان، دار زده می شدند. گویند روزی یک مقداری پول که در یک دستمال پیچیده شده بود، در محل عبور و مرور مردم در شوربازار در روی سرک افتاده بود و کسی از ترس مجازات جرأت برداشتن آنرا نداشت. تا اینکه سپاهی کوتوالی (پولیس) آنرا برداشت و در چهار راهی آویزان کرد تا صاحبش آمد و بعد از گفتن نشانی، آنرا گرفت. (۱)

اما از بخت بد روستایی در این چنین شرایط امن و امنیت و حاکمیت قانون و ترس از مجازات، دزد نابکاری پیدا شد و خر روستایی را با بار و بقر آن دزدید. مرد روستایی که از خواب بیدار شد از ندیدن خر در کنارش هم متعجب شد و هم سخت پریشان. زیرا نظر به وضع مالی ایکه داشت، سرمایه بسیار عظیمی را از دست داده بود به اصطلاح خانه اش خراب شده بود.



روستائی راساً به دربار امیر عبدالرحمن خان که به امیر آهنین شهرت داشت عارض شد و از طالع خوب به دربار، بار یافت و عرض حالش را به امیر بیان نمود. امیر عبدالرحمن خان مرد با قدرت و با هیبت روستائی را مخاطب ساخته گفت:

- تو چطور در روز روشن بخواب عمیق رفتی که خر و امالت را دزدیدند اما خیر هم نشدی؟
مرد روستائی با ادب جواب داد: عمر امیر دراز باد، من فکر می کردم شما بیدار هستید لهذا من بدون کدام تشویش و اندیشه خوابیدم.

این جواب مرد روستائی، امیر را سخت تکان داد و برای لحظه ای به فکر فرو برد زیرا تا کنون کسی جرأت نکرده بود امیر عبدالرحمن خان را این چنین جواب منطقی و پخته ارائه کند.

پس از لحظه ای فکر، امیر عبدالرحمن خان امر کرد که به سیاه سنگ بروید و بر روی همان سنگی که خر و اموال روستائی را از نزدیک آن دزدیده بودند، بنویسید که:

اگر الی ۲۴ ساعت خر و اموال دزدی شده روستائی را دوباره همینجا حاضر نسازند، تمام مردم این علاقه مورد غضب امیر قرار گرفته و سخت مجازات می شوند.

این نوشته و حکم امیر لرزه را در دل پیر و جوان باشندگان محل انداخت و با کمال تعجب دیده شد که پس از ۱۲ ساعت، دزدان از ترس غضب امیر آهنین خر و تمامی اموال ربوده شده را بدون کم و کاست در همان محل حاضر نمودند. این سنگ هنوز در سیاه سنگ وجود دارد و به سبب همین خاطره به نام «سنگ نوشته» یاد می گردد.

(پایان)

۱-افغانستان در مسیر تاریخ.